

کدام تفکر؟!!

قسمت اول
■ حمیدرضا احمدی



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی و پژوهشی

اینک در داخل قلمرو یانکی‌ها شهروندان این مدینه سرمایه و ستمگری را به جان هم افکنده و از میان جوانان سرگشته و مأیوس و پوچ گرای آمریکایی، دسته دسته قربانی می‌گیرد.

به شهادت تاریخ؛ رواج پوچ‌گرایی و یأس‌انگاری و گسترش نشئت و پریشانی عمومی و افزایش خشونت و فساد و هرج و مرج و در غلظیدن بشر به ساحت حیوانی و غریزی صرف؛ نشانه‌های زوال و سقوط یک تمدن است و این نشانه‌های بیماری نه فقط در آمریکا، که در اروپا و در سراسر جغرافیای فرهنگی - اجتماعی غرب به شکلی عیان ظاهر و جلوه‌گر است.

اگر به گل نشستن کشتی تمدن غربی و شدت گرفتن بحران فراگیر آن؛ وجهی از وجوه تاریخ

را تجربه می‌کند. پریشانی فردی و اجتماعی در حیات آن کشور، آن چنان بارز و بدیهی است که دولتمردان شیطان بزرگ را نیز یارای کتمان آن نیست. اقتصاد سرمایه‌سالاری جهانخواار بزرگ که مستکی بر تداوم یک مسوازنه و حشمت و سیاست‌گذاری‌های میلیتاریستی بود؛ اینک در مقابل رقیبای زرد پوست و اروپایی خود؛ عاجز و زمینگیر شده است و این در حالی است که استراتژیست‌های یانکی، برای ادامه حرکت ماشین زنگار گرفته نظام امپریالیستی، ناگزیرند تا به قیمت گسترش نارضائنی‌ها و بی‌عدالتی اجتماعی؛ بار بحران اقتصادی را بر سر گرسنگان حاشیه نشین و رنگین پوستان مظلوم و ستمدیده آوار نمایند.

خشونت و سبیت نیهیلیستی نظم نوین آمریکایی

جهان را شور و تکان و تکاپویی عجیب در بر گرفته است؛ شور و تکانی که به نظر می‌آید پیش‌لرزه‌های یک زمین لرزه بزرگ و انفجار تاریخی باشد؛ در واقع اعصار تاریخی با همین زمین لرزه‌های بزرگ فرهنگی - اجتماعی است که به پایان محتوم خود رسیده یا در ساحتی جدید آغاز گردیده‌اند. وقایعی که بر بشر امروز می‌گذرد از آن چنان گستردگی، پیچیدگی، عمق و باطنی برخوردار است که هر نظاره‌گر سلیم و عاقل را به چشم اندازی فراتر از حدود جاری کنونی دلالت می‌کند.

امپریالیزم آمریکا در آغاز روزگار به اصطلاح تک قطبی شدن عالم؛ بیش از همیشه گرفتار نشئت و حرمان و درماندگی است و ساختار اقتصادی - اجتماعی آن بزرگترین بحران رکود در نیم قرن اخیر

کنونی بشر را بیان می کند، ظهور توانمند رویکرد معنوی و رشد گرایش های دینی در میان شهروندان جوامع اومانیست، و گسترش و هر چه بیشتر شعله ور شدن میل اسلام خواهی و بازگشت به حقیقت اسلام و شکوفایی جنبش های مبارز و توانمند اسلامی (که اینک دامنه آن حتی به قلب اروپا نیز کشیده شده است)، حکایت از وجهی دیگر از حیات سیاره ما در روزگار معاصر دارد.

در واقع اگر در آن سوی مرزها، زنجیرهای اسارت خوددینداری و سرمایه سالاری از هم می درند و رشته مغلفه های لیبرالی و پوزیتیویستی پنبه می گردند؛ در این سوی مرزها ریسمان الهی ولایت؛ حقیقت توحید و عبودیت را محکمتر می کند و تقدیر تاریخی فردای نزدیک انسان معاصر را با حق طلبی و دیانت و عدالت اسلامی رقم می زند.

ستیزی همه جانبه و فراگیر (که به ویژه در قلمرو فرهنگی از شدت و حدت خاصی برخوردار است) مابین مدافعان نظم اومانیستی و لیبرال - استعمارگرانه کنونی و پیام آوران قسط و توحید و عدالت که برهم زننده وضع ناپهناجار کنونی اند در گرفته است. جنود شیطان و سپاهیان توحید در برابر هم صف آرای کرده اند؛ در یک سو ایدئولوژی لیبرالیستی، روش شناسی پوزیتیویستی، اوهام کفسرآلود و شرک آمیز، و ستایش نسبت انگاری و عصری زدگی و ترویج اسارت بشر تحت لوای «آزادی» و «جامعه باز»، و گسترش جهل مرکب تحت عنوان «عقل و علم» و تبلیغ طغیان و خوددینداری بشر است و در سوی دیگر اندیشه اصیل اسلامی است و نظام ولایت فقیه به عنوان تنها صورت تحقق حکومت اسلامی در عصر غیبت؛ و پرچم اخلاق و معنویت اسلام است و دعوت به جهاد با کفر و ظلم و دعوت به توحید و عبودیت حضرت حق و شعار قسط و عدالت اسلامی و دعوت به آزادی حقیقی بشر که جز از طریق در پیش گرفتن راه صلاح و تقوی تحقق پذیر نیست.

در این رویارویی سرنوشت ساز و تاریخی؛ برخی از منادیان توحید در سرزمین کفر؛ فطرت الهی انسانها را مورد خطاب قرار داده اند تا ایشان را متنبه و بیدار سازند؛ از سوی دیگر سرایان فرهنگی و مطبوعاتی استکبار نیز در ام القرای اسلام همه توش و توان خود را به کار گرفته اند تا به طرق مختلف و به ویژه از طریق ایجاد تردید و تشکیک آفرینی و ترویج باورهای غریزه در قالب هایی به ظاهر دینی؛ صفوف پیروان توحید را متفرق و منشتت کرده و کالبد نظام و باورهای اسلامی را از روح و جان نهی نمایند و تهاجم فرهنگی به یک اعتبار چیزی جز این

نیست.

این مهاجمین فرهنگی در واقع ستون پنجم استکبار و اومانیسم هستند که در ظاهر به کار مطبوعاتی و فرهنگی مشغولند.

مروری کوتاه بر سیاستهای کلی و روند عمومی تبلیغاتی نشریات ضدانقلابی خارج از کشور و مجلات و برخی نشریات منورالفکران داخلی به روشنی نشان می دهد که مهاجمین فرهنگی؛ چند شاخص اساسی اعتقادی و سیاسی ما را هدف حملات و تشکیک آفرینی های خود قرار داده اند:

۱. ولایت فقیه، اصالت و حقانیت اعتقادی و فقهی آن.
۲. غرب ستیزی فعال و روحیه تهاجمی نسبت به غرب.
۳. اعتقاد به اصل پیوستگی دین و سیاست و باورهای مکتبی درباره جهاد و مبارزه و آرمان گرایی و شهادت طلبی.

مهاجمین فرهنگی همچنین تلاش می کنند تا به نوعی از چهره های منفور تبلیغاتی و سیاسی طاغوثی و غریزه و لیبرالهای رسوا شده و خائن؛ اعاده حیثیت کرده و به نحوی ایشان را در مرکز ثقل حیات سیاسی و اجتماعی ما قرار دهند.

همه این اهداف از طرق مختلف و با استفاده از روشهای متفاوت ترویج می گردد. تلاش ما در این گفتارها این است تا از طریق مروری کوتاه به برخی وجوه عملکرد و مواضع نشریه «کیان» در خصوص تلاش این ماهنامه در جهت ترویج نوعی حالت انفعال و پذیرش نسبت به غرب، اعاده حیثیت از برخی چهره های منفور لیبرال، ترویج جدایی دین از سیاست تحت عنوان غیرایدئولوژیک کردن دین؛ روشنگری هایی را درباره ماهیت و سببیت و نسبی بودن حرکت این ماهنامه ارائه دهیم. در این سلسله مقالات بنا به دلایل مختلف؛ اصل را بر اجماع و اختصار قرار داده ایم و در بسیاری موارد بحث را نشانه خروار آورده ایم.

دعوت به نوعی انفعال در برابر فرهنگ و تمدن غربی و پذیرش آن

در حالی که سیاره زمین شاهد یک ستیز تمام عیار فرهنگی - اعتقادی مابین توحید و کفر و شرک است و جامعه نوپای اسلامی ما بویژه در کوران یک تهاجم تمام عیار فرهنگی قرار گرفته است و بر هیچ انسان مؤمن یا آزاده و متصفی پوشیده نیست که رهایی و آزادی و استقلال ما و نجات همه بشریت

• اگر به گل نشستن کشتی تمدن غربی و شدت گرفتن بحران فراگیر آن، وجهی از وجوه تاریخ کنونی بشر را بیان می کند، ظهور توانمند رویکرد معنوی و رشد گرایش های دینی در میان شهروندان جوامع اومانیست، و گسترش و هر چه بیشتر شعله ور شدن میل اسلام خواهی و بازگشت به حقیقت اسلام و شکوفایی جنبش های مبارز و توانمند اسلامی، حکایت از وجهی دیگر از حیات «سیاره» ما در روزگار معاصر دارد.



حرممان زده امروز در گرو بازگشت به خویشن اسلامی - معنوی و گنجینه های فرهنگ سنتی و ندای فطرت الهی است؛ نشریه کیان با درج مصاحبه ای نسبتاً طولانی با چنگیز پهلوان، یکی از لیبرال - ناسیونالیست های ایرانی؛ این گونه به ترویج انفعال نسبت به غرب و پذیرش فرهنگ غربی و انتقاد نسبت به فرهنگ سنتی و خودی می پردازد. پهلوان که دارای سوابقی در ترویج عقاید مدرنیستی در گذشته و حال است در مقابل این سؤال که آیا شما به قویتر کردن عنصر پذیرش [فرهنگ غربی] نظر دارید؟ می گوید:

«بله، من معتقدم که باید عنصر پذیرش را قویتر کرد. ... باید برخی از الگوهای کشورهای غربی را بپذیریم. به نظر من ستیز ما با فرهنگ غربی به سود

کتابخانه ملی ایران

اعتقادات و آرمانهای انقلابی پیشین کناره گرفته اند؛ پهلوان، همچنین از «اشتباهات» این جوانان سخن می گوید؛ اگر چه حالا به دلیل نبعیت از اندیشه های دموکراتیک و مدارای سیاسی و دینی و فلسفی دیگر مرتکب این اشتباه نمی شوند:

«از سوی دیگر در این کشور جوانانی دست به انقلاب زدند، در جبهه جنگ علیه دشمن متجاوز جنگیدند که صفا و صداقتشان بر کسی پوشیده نیست. در آن مرحله، اشتباهاتی کردند که البته خسارهایی برای کشور به بار آورد ولی اینان فرزندان صمیمی ایران بوده اند و امروز بیش از همکیشان انقلابی شان مدافع اندیشه های دموکراتیک هستند و از مدارای سیاسی و دینی و فلسفی، صادقانه به دفاع برمی خیزند.»^(۳)

بی تردید مسئولان محترم مجله کیان باید پاسخ دهند که چرا و به چه دلیلی نشریه ایشان به درج مطالبی دست بازیده است که در آن آرمانگرایی انقلابی جوانان این مرز و بوم را معادل اشتباه! و باعث خسران! فرض کرده اند؟

آیا از مجموع آنچه نقل کردیم؛ نوعی دعوت به باورهای لیبرال - دموکراتیک غربی و نفی آرمانگرایی انقلابی نتیجه نمی شود؟

شاید دست اندرکاران مجله کیان که با عذرخواهی کردن از سمبول لیبرالیسم و ورشکستگی سیاسی در ایران به خاطر «تند روی های آتشین» از او «حلالیت» طلبیده اند^(۴)؛ خود را به خطا آیینته جوانان ایرانی پنداشته و از این رو رویکرد خود به سمت باورهای لیبرال - دموکراتیک را دلیل سمت گیری جوانان ایرانی بدین سو دانسته اند؟!!

آیا دست اندرکاران کیان نمی دانند که تسامح لیبرالی در تاریخ اندیشه بشری توسط روشنفکران ماسونی و در جهت ترویج نسبت انگاری و مسخ تعالیم دینی مطرح گردیده و همیشه چماق لیبرالها برای مقابله با غیرت دینی و آرمانگرایی بوده است؟

آیا ترویج چنین ایده های، تداوم ترویج انفعال و پذیرش نسبت به غرب و ترغیب به خودباختگی فرهنگی نیست؟

جنگیز پهلوان، در مجله کیان بعد از دعوت آشکار به فرزندگی و خودباختگی فرهنگی؛ با نوعی خشونتی توهم آلود از بسط مدرنیسم (به عنوان یک واقعیت فرهنگی - تاریخی و نه صرفاً به معنای محصولات و رهیافت های تکنیکی) و «زیر و رو شدن حوزه های دینی» سخن می گوید:

«دگرگونیهای دزونی و فشارهای برونی، حوزه های دینی را به گونه ای جدی تکان داده است



ما نیست؛ به ویژه که ما را متفعل کرده و بشدریج از نظر فکری در سطح طبیعت متوسط پایین قرار می گیریم که در واقع جهان کوچککی دارد و می خواهد روزگار را بگذراند.»^(۵)

ایشان که صراحتاً به مخالفت با ستیز با فرهنگ غربی می پردازند، مخاطبین را به انتقاد از تمدن خود و فرهنگ و دین خود دعوت می کنند:

«ما هم باید نسبت به خود، نسبت به تمدن خود و نسبت به فرهنگ و دین خود، نیروی انتقادی بیورورانیم و همه چیز را مطلق نگیریم.»^(۶)

شاید از این صریح تر نتوان به ترویج غرب گرایی و ارزشهای فکری اومانیستی پرداخت. ایشان در ادامه گفتارشان از «بحران ثوریک» در کشور ما و اینکه «نظام سیاسی از آرمانهای نخستین خود فاصله می گیرد» سخن می رانند و جوانان رزمنده و آرمانگرا را به گونه ای توصیف می کنند؛ گویی که دیگر از

• اساساً یکی از خصایص تفکر دینی یقینی بودن است و این یقین و حیانی و نقلانی همان چیزی است که لیبرالهای غربی دو قرن است تحت عنوان «جرم گرایی» مورد انتقاد و حمله قرار می دهند.

و سرانجام آنها را زیر و رو خواهد ساخت هیچ گاه به اندازه امروز جامعه ما عمیقاً پذیرنده جهان نو نبوده است؛ در حالی که در سال ۵۷ همه می خواستند خویشتن خویش را پاس بدارند. انقلابها، بازگشت ناپذیرند، و از همه مهمتر آنکه تحولشان با آرمانهای آغازینشان یکسان نیست.^(۱)

تمام آنچه آوردیم، چیزی نیست مگر ترویج این باور که دیگر بازگشت به وضعیت دینی و ملی در میان ما منشأ اثر نبوده و جامعه ما به سمت نوعی تعمیق اومانیستی پیش می رود و این البته همان چیزی است که به عنوان خواست مطلوب در آغاز سخن پهلوان مطرح شده بود.

به راستی هدف «کیان» از نشر چنین مطالبی چیست؟

آیا طرح چنین دیدگاههایی جز ترویج غربزدگی و خودباختگی فرهنگی نتیجه دیگری هم دارد؟

مجله کیان خواسته یا ناخواسته؛ ترویج این باور لیبرالی را به یکی از ارکان تبلیغی - ترویجی خود بدل کرده و در مواضع و فرازها و مقالات مختلف و حتی در سرمقاله های خود دائماً بر آن تأکید می ورزد^(۲)

به راستی چه ضرورتی دست اندرکاران مجله کیان را به ترویج تساهل در مسائل اعتقادی وامی دارد؟

آیا سهل انگاری و غیرت نورزیدن در خصوص مسائل اعتقادی مورد قبول تفکر اسلامی است؟

تفکری که غایت مطلوب پیروان آن؛ شهادت در راه مکتب و آرمانگرایی الهی و انقلابی است؟

آیا اگر قرار بود تساهل و تسامح را سرلوحه امور خود قرار دهیم دیگر در تاریخ سراسر خونبار تشیع بنا حماسه هایی چون عاشورای حسینی رو به رو می شدیم؟

آیا جز این است که مبنای عاطفی و انفعالی Affective انقلاب اسلامی را؛ تمهد و غیرت دینی و احساس مسئولیت نسبت به وضع بشر در جهان تحت سلطه کفر و ظلم تشکیل می دهد؟

آیا تساهل و تسامح لیبرالی دست اندرکاران مجله کیان، ملازم عذرخواهی ایشان از مهندس بازرگان و حلالیت طلبی از او نیست؟

شعار ماسونری تسامح و تساهل، فرزند اندیشه لیبرالیستی است و جز به لیبرالیسم تمام عیار نمی انجامد.

•

در تداوم همین سیر تبلیغی - ترویجی لیبرالیستی در مجله کیان است که یکی از مبلغین سوسیال - دموکراسی و از پیروان پیشین خلیل ملکی و

«سوسیالیسم ایرانی» که اینک وجه لیبرالی باورهایش بر جنبه سوسیالیستی آن چربیده است (یعنی آقای مصطفی رحیمی)؛ در مصاحبه با کیان می گوید:

«نکته دیگر که دنیا بدان محتاج است و در غرب بیش و کم یافت می شود اما در کشورهای جهان سوم یا نیست یا بسیار اندک است؛ آزادی و روحیه تساهل و بردباری و لزوم دیالوگ است که ما و اصولاً جهان سوم سخت بدان نیازمندیم»^(۳)

رحیمی در همین مصاحبه به ستایش از روشنفکران به اصطلاح دینداری می پردازند که اصل تسامح لیبرالی و فراماسونری را ترویج می کنند:

«از نظر من روشنفکری و دین ممانعه الجمع نیستند مشروط به اینکه دین در امور اجتماعی، خواهان به کرسی نشاندن جزئیات نباشد. خوشبختانه اکنون عده ای از روشنفکران دیندار ما اهل تساهل و بردباری هستند و از بافتشاری بر جزئیات در امور اجتماعی خودداری می کنند»^(۴)

به راستی گوینده در قالب کلمات و عبارات دوپهلوی از چه سخن می گوید؟

آیا جز این است که ایشان به شهادت آثارشان از طرفداران تزلزلناپذیر دین از سیاست هستند و اینک دوباره همسان باورها را تحت عنوان پرهیز از «جزئیات دینی در امور اجتماعی» نشر می دهند؟

به راستی دین به جز مجموعه ای از تعالیم متعالی در جهت سعادت و رستگاری بشر و اوارۀ زندگی فردی و اجتماعی او که به دلیل مبنای وحیاتی شان طبیعتاً یقینی (و به قول مجله کیان و آقای مصباح شیبولله «حزمی») هستند؛ دیگر حاوی چه چیزی است؟

آیا تعنای سخن آقای رحیمی؛ حلقه یا کم رنگ کردن تعالیم اجتماعی دین نیست؟

انساناً یکی از خصایص تفکر دینی (به دلیل الهی بودن آن) یقینی بودن است و این یقین و حیسانی و عقلانی همان چیزی است که لیبرالهای غربی دو قرن است تحت عنوان «حزم گرایی» مورد انتقاد و حمله قرار می دهند؛ زیرا لیبرالیسم به لحاظ مبنای معرفت شناختی خود قاتل به پوزیتیویسم و نسبت انگاری است؛ هر چند که در عمل متفکرین و سیاستمداران لیبرال در دفاع از نظم سرمایه سالاری تمدن حاکم هیچ نشانه ای از شکاکیت و تسامح نشان نمی دهند. و جالب اینجا است که خود گوینده این سخنان که در مصاحبه با کیان و در نوشتارهای دیگر خود دم از تساهل و تسامح و مدارا می زند؛ اخیراً در مقابل انتشار مقاله ای تاریخی در مورد خلیل

ملکی، در مجله «نگاه نو» آن چنان عدم مدارا، خشونت و تندزبانی و ناسزاگویی از خود نشان داد که حتی روشنفکران همفکر خود را متعجب و هراسان ساخت و یکی از ایشان با نگارش نامه ای به «نگاه نو» از اینکه مقاله مصطفی رحیمی این چنین «غیرمؤدبانه، نامنصفانه و بدلجن» بوده و آقای رحیمی این گونه از خود «عدم مدارا» نشان داده اظهار تأسف کرده است.

به راستی چرا این توبه فرمایان، خود توبه کمتر می کنند؟! آیا گرداندگان کیان اندیشیده اند که با در پیش گرفتن چنین سیر تبلیغی - ترویجی، در واقع به گسترش آرا و اوامع لیبرالی در کشور خدمت می کنند؟

آیا مسئولیت و تمهد دینی که سرمقاله نویس مجله کیان این همه بر آن تأکید می کند - از ما ترویج آراء لیبرالی را می طلبد؟

چنانکه در آینده خواهیم دید؛ این ترویج باورهای لیبرالی تنها به اصل تسامح و تساهل محدود نشده و متأسفانه دامنه گسترده تری دارد. ■

۱. کیان / شماره ۱۳ / ص ۳۰
۲. پیشین / ص ۳۱
۳. پیشین / ص ۳۸
۴. کیان / شماره ۱۱ / ص ۲
۵. کیان / شماره ۱۳ / ص ۳۹
۶. پویر، کارل / جستجوی ناتمام / انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی / ص ۱۳ و ۱۲
۷. همچنین: ملکی، برهان / پویر / خوارزمی / ص ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۲
۸. شهناز، حسن / فرانسوا ماری ولتر و کاتید / انتشارات علمی / ۱۳۶۵
۹. همچنین: کرسون، آندره / فلاسفه بزرگ / ترجمه کاظم عبادی / جلد دوم
۱۰. فقط به عنوان نمونه بنگرید به
۱۱. کیان / شماره ۱۰ / سرمقاله: به جای فریاد / ص ۳
۱۲. کیان / شماره ۱۶ / روشنفکران و کنش های ضروروشنفکری / ص ۳۶
۱۳. پیشین / ص ۳۹
۱۴. برای تفصیل مطلب نظر کنید به مقاله ند مصطفی رحیمی: «کنشگاه خلیل ملکی و عینک کیوه» در شماره ۱۶ نگاه نو و پاسخ های نرخ گلریز و آرمان نهجیری به آن مقاله در نگاه نو شماره ۱۷